

مقدمه

پایگاه‌ها و قشربندی‌های متفاوت اجتماعی، نتیجه نابرابری‌های ساختارمند و سلسله‌مراتب موجود در هر جامعه است و بیانگر برخورداری یا محرومیت اقشار اجتماعی مختلف از مزایای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آن جامعه محسوب می‌شود. با بررسی قشربندی اجتماعی در هر جامعه، می‌توان به زمینه‌ها و علل بروز بسیاری از تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی جوامع دست یافت. با ورود اعراب مسلمان به ایران، قشربندی‌های اجتماعی باقیمانده از دوران ساسانی به میزان زیادی از میان رفت و دگرگونی بنیادینی در ساختار و قشربندی اجتماعی وقت به وجود آمد. این مسئله با روی کار آمدن حکومت متعصب اموی شدت یافت و قشربندی اجتماعی جدیدی مبتنی بر برتری اعراب بر ایرانیان در قلمرو حکومت اسلامی اموی حاکم شد. پس از فرو ریختن نظام اجتماعی عصر ساسانی که در جای خود بازدارنده بود، سیاست‌های تبعیض‌آمیز نژادی امویان سبب شد ایرانیان در مراتب پایین‌تر اجتماعی قرار گیرند و نه تنها از هرگونه حقوق اجتماعی برابر محروم شوند، بلکه موالی خوانده شدند و در قشربندی اجتماعی حکومت اموی از هرگونه اشتغال در مناصب مهم سیاسی و نظامی محروم شدند.

حکومت اموی با استمرار این سیاست، موجبات اضمحلال قدرت سیاسی و به وقوع پیوستن قیام‌هایی علیه خود را فراهم کرد که از جمله این قیام‌ها می‌توان به رستاخیز ایرانیان در پوشش قیام ابومسلم خراسانی اشاره کرد. در نتیجه قیام ابومسلم خراسانی و آغاز دعوت وی برای گرویدن مردم به فرزندان عباس عموی پیامبر(ص)، سازوکارهای لازم برای سقوط حکومت اموی فراهم شد و حکومت عباسی زمام امور جهان اسلام را در دست گرفت. البته با روی کار آمدن حکومت عباسی قشربندی و پایگاه اجتماعی ایرانیان در عصر نخست قدرت این حکومت، دگرگونی دیگری را تجربه کرد و از پایگاه تنزل یافته پیشین، به مراتب بسیار مترقی‌تری صعود کرد. این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با روش کتابخانه‌ای به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که کارگزاران ایرانی و به خصوص وزیران در پویایی قشربندی و تحول در پایگاه اجتماعی ایرانیان در عصر اول عباسی چه نقشی داشتند؟

می‌شد، به یاران خود توصیه می‌کرد برای جلب مردم به دعوت خود به خراسان بروید؛ زیرا در آنجا مردم بسیاری وجود دارند که با شجاعت و کارآمدی لازم، دعوت شما را پذیرا خواهند بود (یعقوبی، [بی‌تا]: ۳۰۷/۲). بدین ترتیب، امام عباسی داعیان خود را به خراسان فرستاد و او با اشارهٔ مبهم به یکی از خاندان‌های پیامبر (الرضا من آل محمد) دعوت خود را در میان اهالی خراسان آغاز کرد. همزمان با آغاز به کار داعیان حکومت بنی‌عباس در زمان خلافت هشام، اسدبن عبدالله عامل خراسان بود. در این زمان بکیرین ماهان و ابومحمد صادق با گروهی از شیعیان به عنوان داعیان عباسی به خراسان رفتند و تعداد زیادی از مردم دعوت آنها را پذیرفتند. بنا بر گزارش یعقوبی، هنگامی که اسدبن عبدالله از وجود داعیان عباسی در خراسان باخبر شد، تعدادی از آنان را دستگیر کرد و بکیرین ماهان را نیز به همراه آنها به زندان انداخت. علاوه بر وی، از جمله افرادی که به دستور اسد دستگیر و به زندان روانه شدند، ابومسلم خراسانی بود. بکیرین ماهان که در زندان با ابومسلم آشنا و نسبت به استعداد او آگاه شده بود، پس از آزادی وی را به ابراهیم امام معرفی کرد (همان، همان‌جا). در این باره ابن‌اثیر معتقد است ابومسلم در اولین روزهای ماه رمضان ۱۲۹ق. به مرو رسید و در آنجا بود که امام عباسی از او خواست تا دعوت خویش را آشکار و در راستای ضدیت با حکومت اموی مبارزه کند. در نتیجه، ابومسلم در یکی از دهکده‌های خزاعه به نام «سفیدنج» فرود آمد و به دعوت آشکار مردم برای مبارزه با امویان پرداخت. در این راستا، اهالی مرو اولین کسانی بودند که نزد او آمدند و دعوتش را پذیرفتند (ابن‌اثیر، ۱۹۹۷م: ۳۶۰/۴). همزمان آمدن ابومسلم به خراسان فضای منازعه‌آمیز شدیدی بر آن منطقه حکم‌فرما بود و نیروهای مختلفی، مانند نیروی اموی به رهبری نصر بن سیار، نیروی یمنی و ربیع به رهبری جدیع کرمانی، نیروی خوارج حروریه به رهبری شیبان حروری و نیروی شورشی عباسیان به فرماندهی ابومسلم، با یکدیگر در نبرد بودند (طوقش، ۱۳۸۳: ۲۰).

شیوهٔ ابومسلم در مبارزه با حکومت اموی و سایر نیروهای موجود در خراسان، آمیخته‌ای از سیاست‌ورزی و به کارگیری نیروی نظامی بود تا بدین طریق از اتحاد نیروهای مذکور جلوگیری کند و در راستای متفرق کردن آنها اقداماتی انجام دهد. بنا بر روایت طبری، ابومسلم پنج روز مانده به ماه رمضان، پرچم سیاهی را که ابراهیم امام پیش

مسکویه رازی، در زمان هارون الرشید، فضل بن یحیی بن خالد برمکی که امیر خراسان بود، از ساکنان خراسان تعداد پانصد هزار نفر را در سپاهی ثبت نام کرد و آن سپاه را «عباسیه» نامید و بیست هزار نفر از سپاه عباسیه را به بغداد فرستاد و آنان را در محله‌ای از بغداد ساکن کرد (مسکویه رازی، ۲۰۰۰م: ۵۲۲/۳).

بر این اساس، ایرانیان به‌ویژه خراسانیان از جایگاه بسیار مهمی در عرصه نظامی حکومت بنی‌عباس برخوردار شدند و هسته اصلی سپاه عباسیان را تشکیل دادند. در این راستا، بخشی از ایرانیان توانستند از پایگاه اجتماعی نازل پیشین‌رهای یابند و در عصر اول عباسی به صاحبان قدرت، منزلت و ثروت تبدیل شوند. کارآمدی ایرانیان در عرصه نظامی سبب شد تا زمینه‌های لازم درباره ظهور و تجلی دیوان‌سالاری ایرانی نیز به عنوان عامل مؤثر دیگری در دگرگونی پایگاه اجتماعی ایرانیان مهیا و شرایط نوظهور تثبیت شود.

نقش دیوان‌سالاری و نهاد وزارت ایرانی در دگرگونی پایگاه اجتماعی ایرانیان

نقش سازنده قیام ایرانیان در به قدرت رسیدن بنی‌عباس و گرایش بسیار خلفای عباسی به تقلید از شیوه اداره حکومت شاهان ساسانی و تأثیرپذیری فراوان آنان از وجوه سیاسی اندیشه ایرانی شهری، ضرورت ایجاد دستگاه دیوان‌سالاری و به کارگیری وزیران و کارگزاران ایرانی را در این دستگاه به دنبال داشت. در دوره بنی‌عباس، بیشتر حکام به صورت مستقیم از طرف خلیفه برای اداره مناطق تحت سیطره خلافت اسلامی برگزیده می‌شدند که بسیاری از این حکام را ایرانیان تشکیل می‌دادند. لذا با توجه به اینکه حکام مناطق مختلف قلمرو عباسی، ایرانی بودند، غالباً ایرانی‌ها را در امور اداری و سیاسی به‌کار می‌گرفتند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۱۰۱). از جمله منصب‌هایی که در عصر خلافت عباسی برای نخستین بار در اندیشه سیاسی اسلام به وجود آمد، منصب وزارت بود. این منصب در نتیجه بسط گستره خلافت عباسی و نیاز مبرم آن به دستگاه اداری و دیوان‌سالاری منسجم و دقیق برای سامان دادن به امور قلمرو تحت حکومت پدید آمد. همچنین اندیشه به کارگیری وزیران و کارگزاران ایرانی در این منصب، به منظور سازمان دادن به این امور تقویت شد. در این مورد چنین نقل شده است که تا پیش از ظهور عباسیان، هنوز توسعه امور دولت و کار دیوان‌ها به آن اندازه نبود که نهاد دیگری

نکته اشاره کرده است که آنها قبل از پذیرش دین اسلام، از پیروان دین زرتشت بودند (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۶۹). از معروف‌ترین افراد این خاندان که نقش اساسی در دگرگونی پایگاه اجتماعی ایران ایفا کرد، خالد برمکی بود. او ابتدا به همراه پدرش در دربار اموی راه یافت و سپس به قحطبه بن شیبه پیوست. هنگامی که قحطبه بنا به دعوت ابومسلم به او ملحق شد، خالد در اردوی وی کار رسیدگی به خراج همه شهرستان‌هایی را که قحطبه فتح کرده بود، برعهده گرفت و به کار تقسیم غنایم میان سربازان مشغول شد (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۲۳). پس از آن، بنا بر روایت دینوری، خالد برمکی جزو گردانندگان و سران سپاه ابومسلم شد و همراه با دیگر فرماندهان ایرانی مناطقی چون ری، همدان، شهر زور و عراق را فتح کرد (دینوری، ۱۳۶۸: ۴۵-۴۷). علاوه بر این، در زمان سفاح نیز به عنوان متصدی دیوان خراج در دستگاه دیوانی خلافت عباسی مشغول به کار شد (مسعودی، ۱۳۵۶: ۳۲۱) و بنا بر اعتقاد ابن طقطقی (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۱۲) بعد از قتل ابوسلمه - اولین وزیر سفاح - به مقام وزرات او و برادرش منصور نائل شد. براساس گزارش جهشیاری، رابطه او با خلیفه سفاح تا حدی صمیمی بود که سفاح دخترش ریطه را به خالد سپرد و خواستار برقراری روابط بسیار نزدیک فامیلی با او شد (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۲۵). رابطه خالد با منصور نیز صمیمی بود و پس از آنکه از مقام وزارت برکنار شد، برای دفع و تنبیه کردهای ایرانی به موصل اعزام شد. در این زمان، مدتی حاکم موصل بود و سپس حاکم ری و طبرستان شد. مدتی نیز حاکم فارس شد و در سال ۱۶۳ق. هنگام اردو کشی به قسطنطنیه، خلیفه مهدی او را به عنوان مشاور و پسر او را به عنوان دبیر و سررشته‌دار به همراه خود برد (کانپوری، ۱۳۴۸: ۱۰۵). خالد گرایش شدیدی به حفظ آثار و فرهنگ ایرانی داشت و در این راستا کوشش‌های فراوانی کرد که مهم‌ترین آن بنا بر روایت ابن طقطقی ممانعت از تخریب ایوان مدائن در سال ۱۴۶ق. به دست منصور خلیفه عباسی بود (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۱۳).

خالد برمکی به چنان قدرت و نفوذی در دستگاه خلافت عباسی دست یافته بود که همچون پادشاهان ساسانی در اعیاد نوروز و مهرگان بار عام می‌داد و هدایایی را دریافت می‌کرد و نیز هدایایی را به مردم می‌بخشید و شاعران عرب و عجم در پیشگاه وی به مدیحه‌سرایی و سرودن اشعار می‌پرداختند. داد و دهش خالد باعث جذب بسیاری از افراد

نیاز را در قلمرو آنها برقرار کرد که در جای خود مستلزم تحول در نظام اجتماعی و پویایی مناسبات جمعی بود. نظم موجود در عراق، پایگاه سیاسی و فرهنگی پیشین ایرانیان و آنچه که با عنوان دل ایرانشهر از آن یاد می‌شود، در حال تحقق بود و لذا بی‌سبب نیست که کارآیی بیشتر فکر ایرانی، کارکرد مؤثرتر عناصر ایرانی و تحول در جایگاه آنها در عرصه‌های مختلف ساختار اجتماعی را به دنبال داشته است.

منابع و مآخذ

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۲)، *تاریخ ادبیات عربی*، تهران: طوس.
- ابن اثیر، عزالدین بن علی (۱۹۹۷م)، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ج ۴، ۵، بیروت: دار الکتب العربی.
- ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین (۱۳۷۸ق)، *عیون الاخبار الرضایع*، ج ۲، تهران: انتشارات جهان.
- ابن شهر آشوب، ابی جعفر رشیدالدین محمد [بی‌تا]، *مناقب آل ائمه طائب*، ج ۴، قم: انتشارات علامه.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۷)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۳.
- اصفهانی، ابوالفرج [بی‌تا]، *الأغانی*، ج ۳، ۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام*، تهران: نشر نامک.
- بووا، لوسین (۱۳۶۵)، *برمکیان (بنا بر روایات مورخان عرب و ایرانی)*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳.
- تنوخی، ابی‌علی المحسن بن علی (۱۳۹۳ق)، *نشوار المحاضره و اخبار المناکره*، تحقیق عبود الشالجبی، ج ۱، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۹۹۸م)، *البیان و التنبیه*، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، ج ۳، قاهره: المكتبة الخانجي، الطبعة السابعة.
- (۱۳۰۸)، *تاج*، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، تهران: کمیسیون معارف.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۳۴۸)، *کتاب الوزراء و الکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: نشر تابان.
- حتی، فیلیپ (۱۳۴۴)، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز: [بی‌نا].
- خاتمی، سید محمد (۱۳۷۹)، *آیین و اندیشه در دام خودکامگی*، تهران: طرح نو.
- الخضری، محمد (۱۹۶۹م)، *تاریخ امم اسلامیة (الدولة العباسیة)*، مصر: مكتبة التجاریة الكبرى.
- خضری، احمد رضا (۱۳۸۸)، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*، تهران: وزارت فرهنگ و

- یارشاطر، احسان (۱۳۸۱)، حضور ایران در جهان اسلام، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: انتشارات مروارید.
- یعقوبی، احمد بن واضح (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۶.
- [بی تا]، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۸)، ابومسلم سردار خراسانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳.
- Yarshater, Ehsan & Richard.G. Hovannisian, an Georges Sabagh, Eds (1999), *The Persian Presence in the Islamic world*, New York: Conbridge university press.